تاریخ مشروطیت ایران

شریف، مهدی

بعد از رفتن آقایان به حضرت عبد العظیم تولیت مدرسه مروی را از اولاد مرحوم میرزای‏ آشتیانی گرفته به آقای امام جمعه داده آقای امام هم جشنی در مدرسه گرفتند مسجد خازن‏ الملک را هم واگذار آخوند ملا محمد آملی کردند.تولیت مدرسه سپهسالار قدیم که‏ در تحت‏نظر حجت الاسلام بهبهانی بود به میرزا حسن مدرس کرمانشاهی سپردند،مدرسه‏ عبد الله خان را هم که با شریعتمدار کاشانی بود به شیخ محمد علی برادرش واگذار شد.این‏ حرکات دولتیان خیلی در انظار مردم ناپسند واقع شد به نحوی که در نماز جماعت آقای‏ امام شبها قریب پانصد نفر بود،یکدفعه به قریب بیست نفر از اجزاء و اتباع خود آقا گردید. یک شب در منزل آقا بیک اعظم آقای امام خلوت کرده چنین صلاح دیدند که امیر بهادر جنگ مأمور شود برود به حضرت عبد العظیم آقایان را حرکت دهند و رؤسای علما را به شهر بیاورند و پیشنمازها را با واعظین اخراج بلد نمایند.امیر بهادر با پانصد نفر سوار و چند گاری و درشکه وارد حضرت عبد العظیم شده آقایان را در سر مقبره ناصر الدین شاه ملاقات‏ کرده و ابتدا به مهربانی صحبت میداشت کم‏کم بنای ذکر کارهای بیحساب دولتیان شد آقا سید جمال افجه‏ای گفتند این‏چه شهری است یک خری میخواهد دختر یک ملعونی را بگیرد این لوطی بازیها را در میآورد.امیر بهادر از شنیدن این کلام متغیر شده که من‏ شاه‏پرستم نمیتوانم این کلمات را بشنوم.خاک بر سر من که نشسته باشم این حرفها را بزنند.قدری بر سر و صورت خود زده غش میکند قدری او را مالش داده حال میآید بعد از حال‏آمدن میگوید من حکم دارم که آقای آقا سید عبد الله و آقای آقا سید محمد را بشهر ببرم.آقایان گفتند که دستخطها را باید دید.دستخط خوانده شد گفتند در این دستخط که چنین حکمی نیست.

گفت که زبانی امر فرمودند.اجماعا"برخواسته از سر مقبره بیرون میآیند.آقای آقا سید محمد میروند حرم یکوقت امیر بهادر ملتفت میشود که آقا سید محمد نیست برمیگردد که او را بیاورد که مردم فهمیدند که میخواهند آقایان را ببرند بازارها را بسته ریختند آقای‏ آقا سید عبد الله را به سر و دست بردند به حرم.امیر بهادر هوا را نامساعد می‏بیند بجهت‏ سلامت جان خود بنای تملق و التماس را گذارده خورده‏خورده خود را کنار کشیده مراجعت‏ به شهر میکند این حرکت امیر بهادر اسباب تقویت کار آقایان میشود.تجار و بزاز و اصناف‏ که فی الجمله خسته شده بودند دوباره حاضر شده با کما جانفشانی مشغول خدمت میشوند. بعضی از رجال دولت دیدند کارها سخت میشود این اخبارات به سایر ولایات هم رسیده‏ عموم مردم مستعد یک جنبش میباشند در مقام اصلاح اضطراری صورت خواسته که مقصد آقایان‏ چه است صورت داده شود.

از این طرف قدری مسامحه میشود از اغلب ولایات تلگراف میشود.بتوسط پست کاغذ میرسد از دولت ضبط می‏شود ولی خودشان مطلع میشوند که چه انقلابی بر پا شده.

بعضی از علمائی که در شهر هستند و داخل این کیفیات نبوده حالا واسطه اصلاح شده بعضی‏ از متحصنین را راضی کرده ولی چون اختیارات و تصویب در امور موکول به تکذیب و تصدیق‏ حجت الاسلام بهبهانی شد بعد از ملاقاتها و قراردادها که خدمت آقای بهبهانی میرسند و عرض میکنند بخصوص آقا میرزا مصطفی با وجودی که خود معزی الیه بجهت غیرت آوردن‏ مردم و علما و عکس مسیو نوز در مجلس مهمانی ارامنه که عمامه به سر گذارده است بدست‏ آورده‏اند از روی او عکس گرفته منتشر کرده حالا واسطه اصلاح است ولی آقای بهبهانی‏ میفرماید این مذاکرات به فلان دلیل و فلان برهان ناصحیح است من تصویب ندارم تکلیفی‏ هم بر کسی ندارم،هر کس خسته شده میخواهد برود مختار است.من بر حسب طغیان‏ ظلم و تعدی و مظلومی این مردم هجرت از خانه خود کرده به امامزاده لازم التعظیم‏ پناه آورده تا نایل مقاصد حقه این مردم نشوم عود بخانه خود نمیکنم.هر گاه یکنفر هم‏ نزد من توقف نکند به تنهائی خواهم ماند تا کار مرتب شود.بعضی از رجال دولت و امراء مملکت هم محرمانه پیغام در استقامت میدهند و پول هم میفرستند مثل شاهزاده سالار- الدوله که چند فقره پول قریب بیست و پنجهزار تومان فرستاده بعضی اشخاص دیگر نیز کمک‏حال بودند.بعضی کاغذ مینویسند که فریب نخورید تا مستدعیات قرین انجام نشود راضی به اصلاح نشوید.بعضی مدبرین جناب شمس الدین بیک سفیر عثمانی را هم داخل امور اصلاح کرده‏اند جناب میرزا نصر الله خان مشیر الدوله هم از این استقامتها اظهار خوشوقتی‏ دارد که تا این نحوها نشود کارها اصلاح نخواهد شد بتوسط من بنده مبلغ پانصد تومان‏ پول خدمت آقای بهبهانی فرستاده با مختصر مشروحه دوستانه،بعد از رساندن جواب‏ گرفته به جناب معزی الیه رسانیده ولی در حضور ملوکانه اظهار حیرت و تأسف مینماید که‏ ناچار باید دستخط مرحمت‏آمیزی صادر شود،علما عودت کرده دعاگو باشند.

حاجی شیخ محمد و سایر واعظین هم از صبح تا دو ساعت از شب رفته مرتبا"در صحن‏ و حرم و مسجد منبر رفته به اشکال مختلف وعظ و اظهار تظلم مینمایند.دیشب گذشته‏ جناب مشیر الدله مرا خواسته استفسار از ترتیبات حضرت عبد العظیم فرمود.بعد فرمودند که حضرات در خیال اسباب چینی آوردن آقایان هستند جناب آقا را ملتفت کنید که فریب‏ نخورند.در اینروزها امیر خان سردار حاکم زاویه مقدسه میشود.بواسطه سابقه دوستی‏ با آقا میرزا مصطفی و میرزا ابو القاسم و اعتماد الاسلام مراوده و خصوصیتی با آقایان مینماید و در ضمن کلام میگوید که اصلاح را هم باید از راهش برآمد.صلاح‏بینی میکند که خوبست‏ شماها یک ملاقاتی از حضرت اتابک بکنید.بهر نحو بوده آقازاده‏ها را راضی مینماید.آقا میرزا مصطفی پسر مرحوم آشتیانی،آقا میرزا ابو القاسم پسر آقای آقا سید محمد طباطبائی‏ آقا میرزا محسن پسر مرحوم صدر العلماء اعتماد الاسلام داماد آقای بهبهانی در شب چهارشنبه‏ چهاردهم شهر ذیقعده با امیر خان سردار به شر آید وارد منزل اتابک شده در اطاقی‏ خلوت پذیرائی میکنند پس از احوالپرسی و شکایت از سوء اتفاق و گله‏مندیها که جوانب آنها را غالبا"آقا میرزا مصطفی و امیر خان سردار میداده بطوریکه صاحبان امر ابدا"رضایت نداشته‏ بالاخره اتابک عنوان میکنند که مطلب چیست؟قبلا"هم اعتبارنامه‏ها به امضای روسای‏ متحضین باسم چهار نفر ابراز میشود بعد عنوان کردند که تقاضای آقایان عدالتخانه‏ است.بعضی مطالب جزئی دیگر.اتابک فرموده‏اند که اعلیحضرت همایونی که عدل‏ مجسم‏اند،منهم مجری معدلت مداری ایشان.ولی اینها نیست شما چهار نفر تولید اینهمه زحمات را کرده‏اید و از این مقدمات مقصود بدست آوردن و سوا کردن شما چهار نفر بود از آقایان بهرحال چون فعلا"شب گذشته است شام بخورید و اینجا باشید تا فردا به‏بینم چه باید کرد.هر چه حضرات عرض و الحاج کرده‏اند و به امیر خان سردار گفتند شما بما قول دادید که امشب ما را مراجعت دهید به بیانات مختلفه ختم شد بالاخره شام‏ خورده شب را مأیوسا"عن الحیات خوابیدند تا صبح.رفتن حضرات بمنزل اتابک و مراجعت‏ نکردن در شهر شهرت کرد برای متحصنین هم تولید خیال کرد و مردم بصدا آمده.

صبح اتابک میفرماید امروز علیحضرت مهمان وزیر دربار است شما در اینجا بمانید من تفصیلات‏ را عرض کرده در مراجعت جواب میدهم حضرات عرض میکنند توقف ما چهار نفر تولید فساد می‏کند و نفر را مرخص کنید،دو نفر توقف کنند تا مطالب را خدمت آقایان عرضه دارند تا خیالات آسوده باشد آقا میرزا ابو القاسم و اعتماد الاسلام را مرخص کرده میروند بحضرت‏ عبد العظیم مقارن ظهر میرسند ولی نگاه داشتن آقایان در شهر شهرت کرد جماعتی از سادات و طلاب و زنها در بازار به داد و فریاد صدا بلند کردند فورا"بازارها را بسته